

ظهور گشتاپوی امریکایی: آیا این اتفاق پیشاپیش نیفتاده است؟

جان دبلیو وایتهد



ترجمه‌ی یوسف نوری‌زاده



پال کریگ رابرتز، معاون وزیر خزانه‌داری، پیرامون خطر برآمده از اف‌بی‌آی که متوجه آزادی‌های مدنی آمریکایی‌هاست، گفته: «آدولف هیتلر صحیح و سالم همین جا در آمریکا است، و به سرعت دارد قدرت را به دست می‌گیرد.»

به رغم متهم‌سازی‌های آشکار و فریادهای اعتراضی ی‌اس‌آلود از طرف کسانی که ناظر دور ریخته شدن مکرر حاکمیت قانون بدست دولت‌اند، سؤال این نیست که آیا دونالد ترامپ آدولف هیتلر جدید است یا نه، بلکه سؤال این است که آیا دولت پلیسی آمریکا رایش سوم جدید است یا نه!

برای آنها که بتوانند به تماشای چشم‌انداز سیاسی حال و گذشته بدون چشم‌بند‌های تعصب‌آمیز حزبی بپردازند، علائم هشداردهنده‌ی بی‌چون‌وچرایی فراهم است: عشق‌بازی دولت پنهان با تمامیت‌خواهی، قدمتی طولانی دارد.

در حقیقت دولت آمریکا چنان رژیم نازی را می‌ستود که بعد از جنگ جهانی دوم، کارکنان هیتلر را مخفیانه بکار گماشت، از پروتکل‌های او تقلید کرد، به ذهنیت او در باره‌ی نظم و قانون متوسل شد، تاکتیک‌های او در خصوص مراحل افزایش اضافه حقوق را به اجرا گذاشت، و به پایه‌ریزی برای ظهور رایش چهارم همت گماشت.

آیا دور از ذهن به نظر می‌رسد؟ به خواندن ادامه دهید. همه چیز مستند است.

همان گونه که رابرت گیلتلی^۱ مورخ تشریح می‌کند، «پنج سال بعد از راه‌اندازی دیکتاتوری هیتلر، اف‌بی‌آی مُهر تأیید خود را بر عملکرد پلیس نازی کوبیده بود.» دولت پلیسی نازی در آغاز به خاطر قابلیت و نظم و انضباطش چنان مورد تحسین قدرت‌های جهانی آن زمان قرار گرفت که جی ادگار هوور، رئیس وقت اف‌بی‌آی، عملاً یکی از دستیاران شماره‌ی یک خود، ادموند پاتریک کوفی، را در ژانویه‌ی سال ۱۹۳۸ به دعوت پلیس مخفی آلمان، یعنی گشتاپو، به برلین فرستاد.

^۱ Robert Gellately

اف‌بی‌آی چنان تحت تأثیر رژیم نازی قرار گرفته بود که، به نقل از نیویورک تایمز، در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، به همراه سایر آژانس‌های دولتی، بی‌پروایانه به استخدام دست کم هزار نازی، از جمله برخی از سرسپردگان عالی‌رتبه‌ی هیتلر، پرداخت. این سازمان جمعاً برای هزاران همکار رژیم نازی، از جمله سرکرده‌ی اردوگاه‌های کار اجباری، در میان سایرین، مخفیانه ویزا صادر کرده و از طریق «پروژه‌ی گیره‌ی کاغذ»^۱ آنها را به آمریکا آورد. آنها متعاقباً، به عنوان جاسوس و خبرچین به کار گرفته می‌شدند، و بعد جهت جلوگیری از برملا شدن هویت واقعی‌شان و ارتباط آنها با ماشین هولوکاست هیتلر، در استتار به سر می‌بردند. در تمام این مدت، از صدور ویزای ورود به آمریکا برای هزاران پناهنده امتناع ورزیده شد تا مثلاً امنیت ملی به خط نیفتد!

بدتر از آن این که از آن زمان به بعد پول این حقوق‌بگیران دولت آمریکا از جیب مالیات‌دهندگان آمریکایی پرداخت شده است. و به شیوه‌ی حقیقتاً گشتاپویی هر کس که جرئت کرده روابط غیرقانونی اف‌بی‌آی با نازی را برملا کند خودش مورد جاسوسی، ارباب، آزار و اذیت قرار گرفته و انگ «دشمن امنیت ملی» به او زده شده است.

گویا استخدام مخفیانه‌ی نیروهای نازی از جیب مالیات‌دهندگان آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم به مذاق دولت خوش آمده که آژانس‌های متعدد دولت آمریکا - اف‌بی‌آی، سیا، و ارتش - بسیاری از تاکتیک‌های پلیسی کارآموده‌ی نازی را بطور کامل بکار گرفته، و بارها و بارها از آنها علیه شهروندان آمریکایی استفاده کرده است.

در حقیقت، هر روز که می‌گذرد، دولت ایالات متحده همچنان برگ دیگری از کتاب راهنمای آلمان نازی را به عاریه می‌گیرد: پلیس مخفی، دادگاه‌های مخفی،

^۱ Project Paperclip بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکا بر اساس این پروژه دانشمندان نازی را برای هدایت پروژه‌های پیشرو این کشور مانند رقابت برای تسخیر فضا به خدمت گرفت. این مردان چنان تکنولوژی‌های مرزشکنانه‌ای در اختیار آمریکا گذاشتند که این کشور حتا امروز نیز در خط مقدم علم و تکنولوژی قرار دارد، اما این دستاورد بی‌هزینه هم نبوده است. م.

آژانس‌های دولتی مخفی، نظارت فراگیر، سانسور، ترس و ارعاب، آزار و اذیت، شکنجه، خشونت، فساد گسترده، به‌دام‌اندازی، شست‌وشوی مغزی، بازداشت نامحدود. اینها تاکتیک‌های بکاررفته توسط جمهوری‌های ناشی از قانون اساسی نیست که در آنها حاکمیت قانون و حقوق شهروندی دست بالا را داشته باشد. بلکه علائم رژیم‌های تمامیت‌خواهند که در آنها قانونی که جاری‌ست به شکل احکام سرکوبگرانه و یکسویه است که از طرف یک فرمانروای کل صادر می‌شود و از پلیس مخفی برای کنترل توده‌ی مردم استفاده می‌کند.

هم‌اکنون این خطر از جانب اف‌بی‌آی متوجه مردم است؛ سازمانی که فهرست بلندبالای جنایاتش علیه آمریکایی‌ها عبارت است از نظارت فراگیر، نشر اطلاعات گمراه‌کننده، تهدید، به‌دام‌اندازی، تاکتیک‌های ایجاد ترس و ارعاب، آزار و اذیت و شست‌وشوی مغزی، دست‌درازی‌های دولتی، بدرفتاری، سوءمدیریت، تجاوز به مُلکِ غیر، فعال‌سازی اعمال مجرمانه، و خسارت زدن به دارایی‌های شخصی، و همگی می‌دانیم چنین کارهایی بر چه اساسی صورت می‌گیرد.

چه اف‌بی‌آی در کلیساها، کنیسه‌ها و مساجد عوامل نفوذی بکار گیرد، چه نامه‌هایی جعلی برای وضعیت فوق‌العاده صادر کند تا به سابقه‌ی تماس‌های تلفنی آمریکایی‌ها دسترسی داشته باشد، چه از تاکتیک‌های ایجاد رعب و وحشت برای ساکت کردن آمریکایی‌هایی که از دولت انتقاد می‌کنند استفاده کند، چه دانش‌آموزان دبیرستانی را برای جاسوسی و ارائه گزارش از همکلاسانی بکار گیرد که علائمی از احتمال تبدیل شدن به تروریست‌های آتی از خود بروز می‌دهند، چه یک سری افراد تأثیرپذیر را برای اقدام به اعمال توطئه‌آمیز تروریستی و سپس به دام انداختن آنها متقاعد سازد، کلاً تصویر ذهنی آمریکایی‌ها از نیروهای پلیس مخفی به صورت تبهکاران خوشپوشی‌ست که زور بازوان‌شان را نشان می‌دهند و کثافت‌کاری‌های رؤسای‌شان را برای تضمین همکاری، زیر نظر داشتن مخالفین بالقوه، و تنبیه کسانی که به خود جرئت می‌دهند وضعیت موجود را به چالش بکشند، به اجرا می‌گذارند.

همان‌اندک محدودیت‌هایی که در اوایل فعالیت‌های نظارتی اف‌بی‌آی را در محدوده‌ی قانون حفظ می‌کرد، همه‌اش بعد از یازدهم سپتامبر دود شده و به هوا رفته. از آن زمان به بعد اف‌بی‌آی به یک پلیس فدارل غول‌پیکر و آژانس نظارتی‌ای تبدیل شده که عمدتاً به عنوان یک قدرت بلامنازع و رای قوانین تثبیت‌شده، احکام دادگاهی، و فرامین مراجع قضایی عمل می‌کند، بی‌آنکه به کسی حساب پس بدهد.

قدرت وسیع اف‌بی‌آی برای نظارت، بازداشت، بازجویی، تحقیق، تعقیب، تنبیه، اقدامات پلیسی و کلاً عملکرد به عنوان مرجع قانونی خودسرانه را - بسیار شبیه به خویشاوندان نازی خود، گشتاپو - در نظر داشته و سپس سعی کنید به خود بقبولانید که ایالات متحده هنوز یک جمهوری مبتنی بر قانون اساسی است! آیا چنین چیزی امکان‌پذیر است؟

خیلی شبیه به گشتاپو، اف‌بی‌آی هم از منابع وسیع، قدرت تحقیقاتی گسترده، و آزادی عمل فراگیر برای تشخیص و تعیین دشمن حاکمیت برخوردار است.

امروزه، اف‌بی‌آی بیش از ۳۵۰۰۰ نفر در استخدام خود داشته و در شهرهای عمده‌ی آمریکا در بیش از ۵۶ دفاتر منطقه‌ای دست به عملیات می‌زند؛ در شهرهای کوچکتر هم ۴۰۰ آژانس خودی و بیش از ۵۰ دفتر بین‌المللی دارد. اف‌بی‌آی علاوه بر پایگاه‌های «گردآوری داده‌ها»یش، که بیش از ۹۶ میلیون اثر انگشت از سراسر آمریکا و جاهای دیگر را در خود جا داده، گنجینه‌ی گسترده‌ای از «پروفایل برای ده‌ها هزار آمریکایی و ساکنین قانونی‌ای که به هیچ جنایتی متهم نشده‌اند ترتیب داده است. کاری که مردم مرتکب شده‌اند، ظاهراً برای کلانتر شهر، پلیس ترافیک یا حتی همسایه‌ها مشکوک بوده است.» پایگاه داده‌های رو به رشد اف‌بی‌آی از آمریکایی‌ها نه فقط در حال افزایش و بهره‌برداری توسط آژانس‌های پلیس محلی است، بلکه برای بررسی بلافاصله‌ی پیشینه‌ی افراد در اختیار منابع گوناگون هم قرار می‌گیرد.

همه‌ی این کارها به لطف منابع تقریباً نامحدود این سازمان میسر شده (فقط در سال مالی ۲۰۱۵ حداقل بودجه‌ی آن ۸,۳ میلیارد دلار بوده): ذخیره‌ی گسترده‌ی تکنولوژیکی دولت، قابلیت ارتباط بینابینی آژانس‌های اطلاعاتی دولتی، و به اشتراک گذاری اطلاعات از طریق مراکز التقاطی - آژانس‌های اطلاعاتی جمع‌آوری داده‌ها که در سرتاسر کشور پراکنده است و بطور مستمر ارتباطات را زیر نظر دارد (از جمله ارتباطات شهروندان آمریکایی را)، همه چیز از فعالیت اینترنتی و جستجوی شبکه‌ها گرفته تا پیامک‌ها، تماس‌های تلفنی و ایمیل‌ها.

خیلی شبیه به گشتاپو که نامه‌ها و تماس‌های تلفنی را جاسوسی می‌کرد، مأموران اف‌بی‌آی نسبت به اکثر اطلاعات شخصی شهروندان دسترسی و اختیار تام دارند.

اف‌بی‌آی با کار روی اداره‌ی پست آمریکا، به هر نامه‌ای که از سیستم پستی می‌گذرد دسترسی دارد: سالانه بیش از ۱۶۰ میلیارد نامه‌ی پستی اسکن شده و ثبت می‌گردد. علاوه بر این، قانون «حراست از نامه‌های امنیت ملی»^۱ آژانس، یکی از قدرت‌های بی‌شمار حاصل از «قانون میهن‌پرستی»^۲ ایالات متحده، به اف‌بی‌آی اجازه می‌دهد که مخفیانه از بانک‌ها، شرکت‌های مخابراتی، و سایر کسب‌وکارها بخواهد اطلاعات مشتریان را در اختیار او قرار داده و از این بابت به مشتریان نم‌پس ندهد. مردم در طی یک حسابرسی داخلی از این آژانس متوجه شده‌اند که کار صدور سالانه‌ی ده‌ها هزار «نامه‌ی امنیت ملی» برای اطلاعات حساس مثل سوابق تماس‌های تلفنی و مالی، غالباً در موارد غیر ضروری، مملو از نقض گسترده‌ی قوانین اساسی است.

^۱ The law of National Security Letters

^۲ USA Patriot Act

خیلی شبیه به برنامه‌های نظارتی پیچیده‌ی گشتاپو، قابلیت‌های جاسوسی اف‌بی‌آی می‌تواند به خصوصی‌ترین جزئیات زندگی آمریکایی‌ها سرک بکشد (و به پلیس محلی هم اجازه‌ی این کار را بدهد).

علاوه بر فناوری (که در آژانس‌های پلیسی مشترک است) که به آنها اجازه می‌دهد یواشکی به تماس‌های تلفنی گوش داده، ایمیل‌ها و پیامک‌ها را بخوانند، و فعالیت‌های درون شبکه را تحت نظارت بگیرند، سیستم نظارتی اف‌بی‌آی به داشتن مجموعه‌ی تهاجمی تجهیزات جاسوسی به خود می‌بالد؛ این تجهیزات از دستگاه‌های استینگری^۱ که می‌توانند محل تماس با تلفن همراه را ردگیری کرده تا دستگاه‌های تریگرفیش^۲ که به عوامل اف‌بی‌آی اجازه‌ی استراق‌سمع به تماس‌های تلفنی را می‌دهد متغیر است. در یک مورد، اف‌بی‌آی عملاً توانست از راه دور کارت اینترنتی بی‌سیم «مظنون» را طوری بازبرنامه‌ریزی کند که «داده‌های تماس تلفنی را بی‌درنگ به وریزون^۳ فرستاد، و او هم داده‌ها را برای اف‌بی‌آی ارسال کرد.» آژانس‌های نیروهای انتظامی هم از نرم‌افزارهای ردیابی رسانه‌های اجتماعی برای مونیتورینگ پست‌های فیسبوک، توییتر و اینستاگرام استفاده می‌کنند. علاوه بر این، قوانین مخفی اف‌بی‌آی به مأمورانش اجازه می‌دهد روزنامه‌نگاران را بدون نظارت مهم قضایی مورد جاسوسی قرار دهند.

خیلی شبیه به توانایی گشتاپو به پروفایل‌سازی بر اساس نژاد و مذهب، و فرض او بر جرم همکاری، رویکرد اف‌بی‌آی به اقدامات پیشاجنایتی دست او را باز می‌گذارد تا برای آمریکایی‌ها بر اساس دامنه‌ی وسیعی از مشخصات از جمله نژاد و مذهب پروفایل‌سازی کند.

^۱ Stingray

^۲ Triggerfish

^۳ Verizon

پایگاه داده‌های بیومتریک این سازمان تا ابعاد وسیعی گسترش یافته، در دنیا بزرگترین است، و همه چیز، از اثر انگشت، اسکن کف دست و چهره و عنبیه تا دی‌ان‌ای را در بر می‌گیرد، و بطور روزافزون در اختیار نیروهای انتظامی فدرال، ایالتی و محلی قرار می‌گیرد تا مجرمین بالقوه را حتی مدت‌ها قبل از ارتکاب جنایت مورد هدف قرار دهند. این همان وضعیت معروف به «پیشاجنایت» است. تازه فقط اعمال شما نیست که برای تان در دسترس می‌شود. در موارد زیادی کسانی را که می‌شناسید - حتی اندکی - و اینکه نسبت به چه کسانی احساس همدردی می‌کنید هم می‌تواند شما را در فهرست افراد تحت نظر دولت قرار دهد. علاوه بر این، طبق گزارش سایت اینترسپت، علیرغم ممنوعیت‌های ضد پروفایل‌سازی، دفتر مرکزی اف‌بی‌آی «مدعی آزادی قابل ملاحظه‌ای برای استفاده از نژاد، قومیت، ملیت، و مذهب در تصمیم‌گیری برای تحقیق و بررسی ملت‌های مورد نظر خود می‌باشد».

خیلی شبیه به قدرت‌گیری گشتاپو برای زدن انگ دشمن حاکمیت، اف‌بی‌آی از قدرت زدن برچسب تروریست داخلی به افراد برخوردار است.

به عنوان جنگ جاری دولت علیه اصطلاحاً تروریسم، پلیس مخفی دوفاکتوی آمریکا به استفاده از عبارات «ضد دولت»، «افراطی» و «تروریست» به صورت مترادف برای یکدیگر رو آورده است. علاوه بر این، دولت همواره در حال افزودن لیست بالنده‌ی خود از مشخصات است که برای شناسایی افراد (خصوصاً هر کس که با دولت مخالفت بورزد) به عنوان یک تروریست بالقوه مورد استفاده قرار بگیرد. مثلاً، شما می‌توانید از نظر اف‌بی‌آی (و شبکه‌ی خبرچین‌های او) یک تروریست داخلی محسوب شوید اگر:

- از فلسفه‌های آزادی‌خواهانه (بیانیه‌ها، برچسب‌های روی سپر ماشین‌ها) دم بزنید

- دیدگاه‌های متمایل به متمم دوم قانون اساسی^۱ NRA یا عضویت در باشگاه مالکان سلاح گرم) را از خود بروز دهید
- ادبیات بقاجویانه، از جمله کتاب‌های تخیلی آخرالزمانی مطالعه کنید
- علائمی از خودکفایی نشان بدهید (ذخیره‌ی غذا، مهمات، ابزارآلات، ذخایر دارویی)
- از فروپاشی اقتصادی بترسید
- طلا و اقلام تهاتری بخرید
- به عضویت دیدگاه‌های مذهبی مرتبط با کتاب «وحی آسمانی» در آیید
- از ترس از «ناظر اعظم»^۲ یا دولت بزرگ حرف بزنید
- به تشریح حقوق مبتنی بر قانون اساسی و آزادی‌های مدنی بپردازید
- به توطئه‌ی «نظم نوین جهانی» معتقد باشید

خیلی شبیه به گشتاپو که به مجامع کوچک نفوذ می‌کرد تا جاسوسی شهروندان آلمانی را بکند، اف‌بی‌آی به طور منظم به گروه‌های سیاسی و مذهبی و همچنین کسب‌وکارها رخنه می‌کند.

^۱ National Rifle Association انجمن ملی حمل سلاح گرم

^۲ Big Brother اشاره به کتاب ۱۹۸۴، از جورج اورول. م.

همان گونه که کورا کاربرد برای اینترسپت می‌نویسد: «اف‌بی‌آی با استفاده از روزه‌هایی که سال‌هاست مخفی نگه داشته، می‌تواند در موقعیت‌های خاص قوانین خود را دور بزند تا مأموران و خبرچینان مخفی‌اش را به سازمان‌های سیاسی و مذهبی، و همچنین مدارس، باشگاه‌ها، و مراکز کسب‌وکار بفرستد...» اف‌بی‌آی حتی در سایت Best Buy بابت تکنیک‌های گیک اسکواد^۱ مبالغ‌گزافی هزینه کرده تا کامپیوترهای مشتریان را بدون حکم قانونی مورد تجسس قرار دهد.

درست مثل گشتاپو که نیروهای پلیس آلمان را متحد کرد و آنها را در قالب نیروهای پلیس ملی به نیروهایی نظامی مبدل کرد، نیروهای پیس آمریکا عمدتاً فدرالیزه شده و به نیروهای پلیس ملی تبدیل شده‌اند.

علاوه بر برنامه‌های دولت که تجهیزات نظامی و آموزشی در اختیار نیروهای پلیسی کشور قرار می‌دهد، اف‌بی‌آی همچنین یک «آکادمی ملی» را اداره می‌کند که سالانه هزاران رئیس‌پلیس تعلیم می‌دهد و ذهنیت سازمان متبوعه را به آنها القا می‌کند تا از استفاده از فناوری نظارتی و اشتراک‌گذاری اطلاعات بین آژانس‌های محلی، ایالتی، ملی و بین‌المللی حمایت کنند.

درست مثل پرونده‌های پنهانی گشتاپو برای رهبران سیاسی که برای ارباب و تحت فشار قرار دادن آنها استفاده می‌شد، فایل‌های اف‌بی‌آی برای هر کس که به احساسات «ضد دولتی» مظنون باشند به همان شکل مورد سوءاستفاده قرار گرفته است.

همان طور که در اسناد بی‌شمار نشان داده شده، اف‌بی‌آی هیچ دغدغهی خاطری برای استفاده از قدرت فراگیر خود برای تهدید سیاستمداران، جاسوسی سلبریتی‌ها و مقامات دولتی عالی‌رتبه، و ارباب و اقدام به بدنام کردن معترضین از هر قشری که باشند ندارد. مثلاً، نه تنها اف‌بی‌آی مارتین لوتر کینگ را تعقیب کرده و تماس‌های تلفنی او را

^۱ Geek Squad

مورد شنود قرار می‌داد و محل اقامت او در هتل‌ها را کنترل می‌کرد، بلکه عوامل اف‌بی‌آی نامه‌هایی بی‌نام‌ونشان برای او ارسال می‌کردند و او را مجبور به خودکشی می‌کردند، و دانشکده‌ی ماساچوست را تحت فشار قرار می‌دادند تا فرصت سخنرانی در جشن فارغ‌التحصیلی دانکشده را از او بگیرند.

درست مثل گشتاپو که به عملیات به‌دام‌اندازی دست می‌زد، اف‌بی‌آی استاد هنر دام‌گذاری شده است.

اف‌بی‌آی به دنبال حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، نه تنها افراد آسیب‌پذیر را مورد هدف قرار داده بلکه آنها را اغفال یا تهدیدشان کرده دست به توطئه‌های تروریستی جعلی بزنند و این در حالی بوده که آنها را عملاً به سازمان‌دهی و پول و سلاح و انگیزه‌ی کافی مجهز کرده تا توطئه‌های خود را به اجرا بگذارند - به‌دام‌اندازی - و سپس آنها را به زندان انداخته و بخاطر توطئه‌ی اصطلاحاً تروریستی‌شان از کشور بیرون رانده. این همان مشخصه‌ی خصلت‌نمای اف‌بی‌آی است که به «پیگردهای گرایش به جلو یا پیشگیرانه» معروف است. اف‌بی‌آی علاوه بر سازمان‌دهی به جنایات خاص برای آنکه بعداً «حل»‌شان کند، همچنین به خبرچینان خاصی اجازه می‌دهد تا قانون‌شکنی کنند، «کارهایی از جمله از خرید و فروش غیرقانونی مواد مخدر گرفته تا رشوه دادن به مقامات دولتی و دسیسه‌چینی برای سرقت»، در قبال همکاری‌شان در سایر جبهه‌ها. نشریه‌ی «یواس‌آی تودی» تخمین زده که عوامل اف‌بی‌آی به مجرمین اختیار داده‌اند روزانه تا پانزده فقره جنایت مرتکب شوند. برخی از این خبرچینان مبالغه‌نجومی دریافت می‌کنند: در یک مورد خاص یک فرد ناباب، که بعداً بخاطر اقدام به زبر گرفتن یک افسر پلیس با وسیله‌ی نقلیه دستگیر شده بود، عملاً به خاطر کمک به اجرای یک طرح دام‌گذاری برای یک افسر پلیس ۸۵,۰۰۰ دلار دریافت کرده بود.

اگر یک وقت در آینده بخواهد تاریخ واقعی اف‌بی‌آی نوشته شود، نه تنها فرایند پیدایش دولت پلیسی آمریکا ردگیری خواهد شد، بلکه فروپاشی آزادی در آمریکا هم

به ثبت خواهد رسید، با شباهت بسیار زیاد به قدرت گیری پلیس مخفی آلمان که با ظهور رژیم نازی ردگیری شده و به ثبت رسیده است.

چگونه گشتاپو به خوف از رایش سوم تبدیل شد؟

این کار با ایجاد نظام پیچیده‌ی نظارتی و نیروهای انتظامی که برای موفقیت خود بر همکاری ارتش، نیروی پلیس، جمعیت اطلاعاتی، مراقبین محلی، کارکنان دولتی برای ادارات پست و راه آهن‌ها، کارمندان معمولی دولتی، و یک ملت خبرچین علاقه‌مند به گزارش «شایعات، رفتارهای انحرافی، یا حتی حرف‌های بی‌دروپیکر» متکی بود، صورت گرفت.

به عبارت دیگر، شهروندان عادی با همکاری با عوامل دولتی به پیدایش هیولایی کمک کردند که به آلمان نازیسم منجر شد. بری اِون^۱ که برای نیویورک تایمز قلم می‌زند تصویر به ویژه مخوفی از نحوه‌ی مشارکت کل یک ملت را ترسیم می‌کند که خود را به آن راه زده و به سقوط خود دامن می‌زنند:

اریک ای جانسون^۲ نویسنده در آنچه شاید بحث‌انگیزترین اظهارنظر او باشد می‌گوید شاید اکثر آلمانی‌ها تا اواخر جنگ متوجه نبوده باشند که تحت یک دیکتاتوری شرم‌آور زندگی می‌کرده‌اند [البته اگر هرگز متوجه شده باشند!] گفتن این حرف به این معنی نیست که از هولوکاست خبر نداشته‌اند؛ جانسون ثابت می‌کند که میلیون‌ها آلمانی دست کم از بخشی از واقعیت باید مطلع بوده باشند. اما او نتیجه می‌گیرد که «بین رژیم و شهروندان یک معامله‌ی فاوستی ضمنی برقرار بوده.» وقتی که جنایات کوچک صورت می‌گرفته، دولت خود را به آن راه می‌زده. وقتی هم که یهودها دستگیر می‌شدند و به قتل می‌رسیدند، آلمانی‌های عادی روی خود

^۱ Barry Ewan

^۲ Eric A Johnson

را برمی‌گرداندند؛ آنها در یکی از بزرگترین جنایات قرن بیستم نه با همکاری فعالانه بلکه با انفعال، انکار، و بی‌تفاوتی همدستی کرده‌اند.

خیلی شبیه به آلمانی‌ها، «ما مردم» به ملتی منفعل، پولاریزه، و ساده‌لوح تبدیل شده‌ایم؛ به آسانی بازیچه‌ی دست می‌شویم، و فاقد مهارت‌های تفکر انتقادی هستیم. صحنه‌های مضحک سرگرم‌کننده، بازی‌های سیاسی و وسایل صفحه‌دار حواس‌مان را پرت می‌کنند؛ ما هم همدستیم، در شکل‌گیری وضعیت پلیسی شبیه به خوف و هراسی که رژیم‌های سابق اعمال می‌کرده‌اند، شرکای خاموشی بیش نیستیم.

اگر دولت سعی می‌کرد چنان اوضاعی را بطور ناگهانی و به زور به حلق ما حقه کند، ممکن بود روی دست خود شورش بگذارد.

در عوض، با آمریکایی‌ها با رویکرد قورباغه‌ی دیگ آب جوش رفتار شده؛ قورباغه‌ای که در آبی شناور است که بتدریج گرم می‌شود - درجه به درجه - تا ناتوان از درک این واقعیت بشود که به دام افتاده و دارد پخته می‌شود و عنقریب است که ریق رحمت را سر بکشد.

«ما مردم» هم اکنون در چنین مخمضه‌ای دست‌وپا می‌زنیم.

قانون اساسی از هیچ امکان پیروزی در مقابل ارتش عظیم سرسپردگان دولت فدرالی و جهانی که تحت حمایت شاخه‌های قوای مقننه و قضائیه و مجریه بوده و همگی در یک جناح واحد قرار گرفته‌اند برخوردار نیست؛ فارغ از دیدگاه‌های سیاسی‌ای که خود را بدان آویخته‌اند: همین قدر کافی است که گفته شود آنها در جناح ما یا جناح طرفداران آزادی نیستند.

از کلینتون تا بوش، سپس اواما و اکنون ترامپ، گویی در یک چرخه‌ی زمانی گرفتار شده‌ایم؛ مجبور به تکرار چندباره‌ی یک شکل واحد از زندگی شده‌ایم: همان تعدی‌ها به آزادی‌ها، همان بی‌اعتنایی‌ها به حاکمیت قانون، همان فرمانبرداری از دولت

پنهان، همان دولت فاسد و منفعت طلب که هستی اش فقط به قدرت اندوزی، ثروتمندسازی
سهامدارانش و حصول اطمینان از تداوم استیلایش پیوند خورده.

آیا «رایش چهارم» می تواند سر از اینجا در آورد؟

همان گونه که در کتابم، **عرصه ی نبرد آمریکا: جنگ علیه مردم آمریکا**،
قید کرده ام، هم اکنون درست جلوی چشم ما این اتفاق دارد می افتد.

منبع: سایت **informationclearinghouse** اول / اوت / ۲۰۱۹

^۱ Battlefield America: The War on the American People